

# وزن آب

نویسنده: سارا کروسان

مترجم: مریم فیاضی

## ترک کردن ایستگاه قطار گدانسک<sup>۱</sup>

چرخ‌های چمدان می‌شکنند

قبل از اینکه حتی

ایستگاه اصلی قطار گدانسک را ترک کنیم.

مامان آن‌ها را به پله‌ها می‌کوبد و

بنگ، تق، ترق

و دیگر به هیچ دردی نمی‌خورند.

همه‌جا پُر از

تکه‌های پلاستیک می‌شود.

مامان سختش است چمدان و

کیسه‌ی پُر از لباس را با هم بیاورد.

مامان سختش است

آن هم زیر نگاه آدم‌ها.

کیسه‌ی لباس‌ها خجالت‌زده‌اش می‌کند،

کیسه‌ای قدیمی و نایلونی

که از بابسیا<sup>۲</sup> قرض گرفته.

۱. Gdansk: شهری در لهستان.

۲. در زبان لهستانی به معنی «مادر بزرگ» است.

وقتی تاتا' ما را ترک کرد،  
همه‌ی چمدان‌های خوب را با خودش برد.  
همان وقت که من و مامان را رها کرد.

مامان یادآوری می‌کند:  
«توی کیسه، لباس تمیزهایمان را ریخته‌ام.»  
انگار این چیزی است  
که باید به آن افتخار کنیم.  
به من اجازه نمی‌دهد چیزی بردارم

جز

کیفِ کوچک

خودم را.  
«تو مراقب گذرنامه‌هایمان باش، کاسینکا<sup>۱</sup>.  
آفرین دختر خوب،  
همین‌طور پول‌هایمان.  
خیلی بهشان احتیاج داریم.  
مراقب پول‌ها و گذرنامه‌هایمان باش، کاسینکا.  
آفرین دختر خوب!»

مامان یک‌بند و راجی می‌کند  
و من تندوتند پشت سرش می‌دوم

۱. در زبان لهستانی به معنی «پدر» است.

و برای کوله‌پشتی‌ها و کت‌شلوارهای شیک جاخالی می‌دهم.  
در آن ایستگاه شلوغ،  
هیچ‌کس مامان را نمی‌شناسد.  
با این حال او،

به‌خاطر کیسه‌ی لباس خجالت می‌کشد.  
«بچسب به من کاسینکا،  
بچسب به من.»

از وقتی ایستگاه گدانسک را ترک کردیم  
تا سوار اتوبوس فرودگاه شدیم  
مامان یک‌بند غرزد.

و من تمام آن مدت، آویزان کمربند کتشم بودم،  
بزرگ‌تر از آن بودم که دستم را بگیرد،  
حتی اگر یکی از دست‌هایش آزاد بود.